

آداب و رسوم :

سیزده بدر

در این روز هر کس به اتفاق خانواده ی خود با فامیل به دامنه ی کوه ها و دشتهای سرسبز و نقاط زیبا و ییلاقی میرود. جوانان در این روز با هم کشتی می گیرند و زنان دور هم جمع می شوند و شادی می کنند.

مراسم ازدواج

بین مراسم شهر و روستا تفاوت بسیار است که در این مجال به اختصار به آداب و رسوم نقاط روستایی اشاره می گردد

- همسر گزینی؛ پدر و مادر برای پسر خود دختری را انتخاب می کنند و به پسر خود معرفی می نمایند که اغلب بدون مخالفت پسر وارد مرحله ی خواستگاری می شوند. امروزه انتخاب پسر و دختر نیز از ارکان همسر گزینی است.
- خواستگاری؛ مادر با مشورت پدر به خواستگاری دختر می رود و چنانچه رضایت خانواده ی دختر را جلب کنند، پدر و مادر پسر با نزدیکان و اقوام به خواستگاری می روند و به همراه خویش روسری، مقداری قند و انگشتر می برند.

• نامزدی؛ در مدت نامزدی، خانواده ی پسر در روزهای عید مقداری گوشت، برنج و پارچه برای خانواده دختر می فرستند و خانواده ی دختر آنها را دعوت می کنند در این مدت دختر و پسر همدیگر را ملاقات می کنند.

• عقد کنان؛ روز عقد کنان، خانواده ی پسر، وسایل خوراکی و مقداری لباس برای خانواده ی عروس می فرستند و پدر پسر، حمامی و زن حمامی را برای دعوت مردان و زنان نزد خانواده عروس برای دعوت به صرف شام یا ناهار می فرستند و دعوت شدگان مقداری قند یا شیرینی به حمامی و زن او می دهند و بعد از صرف غذا، ملا یا آخوند دختر را عقد می نماید. مهریه ی دختر، آب، زمین و گوسفند است.

• عروسی؛ عروسی معمولاً دو شبانه روز به طول می انجامد. روز اول پدر داماد و اقوام و فامیل را به خانه ی خویش دعوت می نماید و داماد نیز بر تختی کنار مجلس می نشیند و هر یک از مدعوین پول یا گوسفند به داماد هدیه می کند. روز بعد زن سلمانی سر و صورت عروس را آرایش می نماید. لباس های داماد را از خانه ی عروس و لباسهای

عروس را از خانه ی داماد با ساز و دهل به حمام می برند و آنها را با لباس های نو به خانه بر می گردانند.

• عروس بردن؛ هنگام عروس کشانی، یکی از زنان فامیل داماد وسیله ای را از خانواده ی عروس که به آن «عقل عروس» می گویند برمی دارد و در خانه ی داماد آنرا به

عروس می دهد. عروس را بر اسبی سوار می کنند و افسار اسب را دایی یا پسر عمو یا برادر عروس می کشد و تا خانه ی داماد او را همراهی می کند. چند زن نیز با عروس

به خانه ی داماد میروند و یک الی دو شب آنجا می مانند. عروس را با ساز و دهل به خانه ی داماد می برند. جلو خانه ی داماد عروس پانداز طلب می کند و تا پانداز به او ندهند وارد خانه نمی شود. مادر یا پدر یا برادر داماد، گوسفند یا هدیه ای دیگر به عروس می دهد تا وارد شود. رنگ لباس عروس سفید و محل حجله گاه، خانه ی داماد است. مادر عروس یک روز بعد از عروسی به افرادی که به داماد هدایایی دادند

یک دستمال و مقداری شیرینی می دهد. پدر عروس بعد از سه روز از عروسی یکی از فامیل یا برادر عروس را به خانه داماد می فرستد و عروس و داماد را به خانه ی خود دعوت می کند و گوسفند یا قطعه زمینی را به آنها هدیه می دهد.

شب یلدا

در این شب مردم معمولاً به خانه ی بزرگترها می روند و تا نیمه ی شب می نشینند. میزبان گوسفندی را ذبح نموده و از میهمانان پذیرایی می نماید. مردم در حد امکان در شب یلدا هندوانه می خورند و معتقدند که هر کس در این شب هندوانه بخورد تابستان، زیاد تشنه نمی شود.

مراسم ماه محرم و صفر

در روز عاشورا مردم در قالب هیئت های عزاداری ضمن انجام مراسم ویژه به تهیه و پخت غذا که اغلب حلیم است مبادرت می ورزند. در این روز علم ها را از مساجد بیرون می آورند. در روستاهای اسحاق آباد و کلیدر، بار و بسیاری از نقاط دیگر نیشابور، نمایش شبیه خوانی برگزار می شود. در این نمایش مذهبی گروههای شبیه خوان با حرکات و خواندن ابیات مناسب، نوحه خوانی می کنند و ماجرای ظهر عاشورا را عینا بازسازی می کنند. در روستاها، در بدو ورود هیئت های عزاداری به مدخل روستا، عده ای از عزاداران علم به دست در حالی که علم ویژه ی عزاداری، پیشاپیش آنها برده می شود به پیشواز آنان می آیند و به اصطلاح به هم سلام می گویند و آنها را به میدان اصلی ده راهنمایی می کنند. پس از گرد آمدن همه ی گروهها در میدان اصلی نخل را بر می دارند و دسته جمعی به سوی امامزاده ی روستا روانه می شوند. پس از مراجعت از مزار، گروهها بر حسب روستا، دسته دسته به صرف ناهار فراخوانده می شوند. مخارج تهیه ی حلیم نیز توسط افراد خیر تامین می شود. در شهر نیشابور دسته های گوناگون عزادار در قالب هیئت های مختلف و گاهی با حرکت دادن علمات از گوشه و کنار شهر به خیابان اصلی آمده و در طول آن به حرکت و عزاداری می پردازند. در این مراسم که معمولا در مسجد جامع به پایان می یابد اشعاری درباره ی مظلومیت امام حسین(ع) و یارانش خوانده می شود. در روز اربعین حسینی نیز مراسم عزاداری و روضه

خوانی در داخل مساجد و منازل برپا می شود. عده ای از زنان صبح اربعین شله زرد را که از شب قبل آماده کرده اند بین همسایه ها و آشنایان تقسیم می کنند. مراسم عزاداری در مساجد، حسینیه ها و منازل در روزهای وفات حضرت پیامبر(ص) وفات حضرت فاطمه(س)، شهادت حضرت علی ضمن اجرای مراسم احیای نوزدهم و بیست و یکم و بیست و سوم ماه مبارک رمضان و سایر روزهای وفات یا شهادت سایر امامان معصوم(ع) و بزرگان دین با احترام خاصی برگزار می گردد.

تمنای باران و مراسم چوله قزک

با توجه به این که کشاورزی و دامداری در اغلب نقاط نیشابور اساس زندگی معیشتی مردم را تشکیل می دهد و آب، به عنوان محور تولید در این مناطق نقش حیاتی دارد، در موارد کمبود آب و نزولات جوی جهت نزول باران در برخی نقاط شهرستان مردم دعا نوشته و به شاخه های درختان می بندند و یا زنان آش بی بی فاطمه می پزند و بین همسایه ها پخش می کنند و در برخی مناطق نیز مردم سه روز متوالی روزه می گیرند و در آخرین روز به صحرایی می روند و از خدا دسته جمعی طلب باران می کنند. در مراسم چوله قزک نیز گروهی از کودکان در روستا، مترسکی می سازند و به آن پارچه هایی الوان و لباسهایی بلند می پوشانند و در کوچه های ده راه می افتند و می خوانند؛

چوله قزک باران کن

بارون بی پایان کن

گندم به زیر خاکه

از تشنگی هلاکه

بزغاله شیر میسه

چپو پنیر میسه

سپس به درب منازل می روند و اهل خانه مقداری شیرینی و یا پول به آنها می دهند و گاهی مقداری آب هم روی بچه ها می پاشند.

مراسم فوت

نزدیکان متوفی اغلب به وسیله ی گفتن اذان و لا اله الا الله، همسایگان را جهت تشییع جنازه دعوت می نمایند. قبل از دفن میت، او را رو به قبله می خوابانند و به آرامی چشم های وی را می بندند، دست ها را به پهلو می خوابانند و دو شصت انگشت پا را به وسیله ی تکه ای پارچه به هم می بندند. بهتر این است هر چه سریع تر قرآن خوان شروع به تلاوت قرآن کند و در میان آن از بقیه بخواهد صلوات بفرستند و برای میت فاتحه بخوانند. در اغلب نقاط شهری و روستایی، مرده ها را در غسل خانه می شویند چوب زیر بغل نیز دعانویسی شده و آماده

است تا پس از شست و شوی میت آن را زیر بغل وی قرار دهند، نیز بر هفت محل سجده گاه وی بر مبنای سنت دینی کافور می مالند و با احترام وی را کفن می پوشانند جنازه بر روی یک نردبان یا تابوت روباز تشییع می شود و حاضرین لا اله الا الله گویان وی را به سوی قبرستان می برند. در جلو گروه تشییع کننده یک نفر ظرفی پر از خرما یا حلوا حمل می کند و در قبرستان بر روی قبر می گذارند. هر یک از حاضرین با بیل مقداری خاک در قبر می ریزند و بیل را وارونه به زمین می اندازند تا نفر بعدی الی آخر. همچنین میت را تا حد امکان شب دفن نمی کنند و می گویند: نور ستاره نباید داخل قبر بتابد، باران نباید داخل قبر بریزد. مراسم ختم و یادبود در روزهای سوم و هفتم، چهلم و سال برگزار می شود. در روزهای یادشده قرآن خوانی صرف غذا و رفتن به سر مزار برنامه ی کلی است. در شهر نیشابور در روزهای ختم، حلیم می پزند و از شرکت کنندگان در مراسم پذیرایی می شود. پس از مراسم چهلم عده ای از نزدیکان با به همراه آوردن پیراهنی برای مرد منزل و یک روسری و یا حتی یک پیراهن [لزوما لباسهای اهدایی باید رنگی روشن داشته باشند] برای زن منزل به نزد ایشان رفته و با دلداری دادن آنها، لباس های مشکی را از تن شان در می آورند تا از عزا در آیند.

روز عرفه

به روز عرفه، «روز علفه» نیز می گویند. علفه دو روز می باشد؛

۱- علفه ی کهن، آخرین روز سال می باشد که مردم به قبرستان می روند و برای
آمزش اموات خود فاتحه می خوانند.

۲- علفه ی نو، روز اول سال نو می باشد که مردم به مساجد می روند قرآن می خوانند
بعد هم به خانه ی خود برگشته و به دیدن بزرگترها می روند.

مراسم ختنه سوران

از مراسم معمول و متداول در این شهرستان مراسم ختنه سوران پسران در سنین ۴ یا ۵ سالگی است که دعوت کننده حمامی بوده و در اغلب روستاها روز ختنه سوران پسر را حمام می برند. چشم هایش را سرمه می کشند و لباس نو بر تنش می پوشانند و در خانه ای که همه جمع اند اسپند دود می کنند و دهل و سرنا می زنند و پسر را به تیغ سلمانی می سپارند. این رسم در گذشته بسیار پرشور و آیینی بوده که البته در نقاط شهری به ندرت برگزار می شود. از مراسم خاص این منطقه آن است که به ختنه شونده - برای اینکه برایش مشغولیت ذهنی ایجاد نمایند - می سپارند که سیلی محکمی به گوش سلمانی بزند و برحسب سنگینی دست وی و ثروت خانواده اش به سلمانی انعام می دهند و هنگام ختنه، دهان پسر را که از درد داد می کشد از شیرینی و نقل و نبات پر می کنند و پسر را هدیه های زیاد نثار می کنند.

چهارشنبه سوری

جشن ویژه ی آخرین چهارشنبه سال می باشد که در این روز دخترها و پسرها، کوزه ی آبی را از پشت بام خانه ی خود به داخل کوچه پرتاب می کنند و معتقدند که هر کس در این روز کوزه آبی بشکند روز قیامت یک کوزه ی آب به او خواهند داد و بدین صورت بلاها نیز از خانه دور می شوند. مردان روستا در این روز به تیراندازی می پرداختند و اهالی روستا بیرون

از ده آتشی روشن می کردند و از روی آن می پریدند، هنگام پریدن از آتش خطاب به آتش

می گفتند: «زردی من از تو، سرخی تو از من»

مراسم تولد

ماما یا دایه، وظیفه ی مراقبت از زائو و نوزاد، از بدو تولد تا چهل روز بعد را بر عهده دارد. به عنوان اولین اقدامات برای سلامتی زائو و نوزاد، زیر سر زائو، خنجر، قرآن و سوزن و ... قرار می دهند و حتی به گوشه یقه ی پیراهنش یک سنجاق آویزان می کنند. این اشیا از جهت دفع آل گذاشته می شوند چرا که معتقدند اگر آل بیاید جگر زائو را با خود می برد و در خاکستر قرار می دهد و یا جگر زائو را به آب می زند. دایه پس از قطع ناف اضافی نوزاد، آن

را زیر خاک دفن می کند و بر محل زخم، روغن گوسفند می مالند. در نیشابور اعتقاد بر این است که اگر ناف اضافی را زیر درخت سیب قرار دهند فرزند زیبا می شود. مراسم نام گذاری معمولاً در روز دهم انجام می شود، نام نوزاد را معمولاً به چند روش انتخاب می کنند: یا انتخاب اسم از روی قرآن کریم یا انتخاب قبلی یا نام آبا و اجداد وی و یا اگر روزهای تولد مصادف با مراسم یا دهه ی عاشورا، عید قربان و سایر روزهای خاص مذهبی و ... باشد نام نوزاد را به احترام بزرگان دین و نیز همراهی با مراسم مذهبی: حسین، زینب، قربان، حاجی و... می گذارند. در روز دهم اذان و اقامه در گوش نوزاد می گویند و هر کدام از بستگان هدیه و پول بر بالین نوزاد قرار می دهند.

جشن سده

این جشن دل انگیز و کهن در شبهای یازدهم و دوازدهم و سیزدهم بهمن ماه برگزار می گردد. در غروب روز دهم بهمن ساکنان ده بر بلندترین بام خانه خود می روند و بوته های صحرائی را به طرز خاصی بر روی هم می چینند. به محض اینکه آفتاب در پس افق پنهان شد و تاریکی همه جا را فرا گرفت بزرگ خانواده، آتش به بوته ها می زند. همین که شعله آتش به هوا برخاست، فریاد شادی از حلقوم اهل خانه به هوا بر می خیزد، شعله آتش تا ارتفاع زیادی به هوا صعود می کند، باد شعله ها را در هم می پیچد و بوته ها با صدای مخصوص می سوزند و صدای جرقه آنها، زن و مرد و کودک را که به دور آتش حلقه زده اند به وجد و سرور می آورد، ولوله و هیاهو در ده می پیچد، جوانان نیز از بیابان توده های هیزم فراهم آورده آتش می زنند با اوج گرفتن شعله های آتش به دور آن می چرخند و می رقصند و همه با هم پیرامون آتش پای کوبی و جست و خیز می کنند و این شعر را که در حقیقت سرود سده است با آهنگ مخصوص می خوانند:

آی سده، سده، سده

صد به غله، پنجه به نوروز

آی سده، سده، سده

صد به غله، پنجه به نوروز

زنون بی شو ، چله بدرشو

زنون شو دار، به غم گرفتار

صد به غله، پنجه به نوروز

دخترن دخنه، د فکر جمه، نوروز بی یمه

صد به غله، پنجه به نوروز

دخترن دخنه، برشو منله

آی صد به غله، پنجه به نوروز

سده در پشت دار، بمیرن غله دار

صد به غله، پنجه به نوروز

ده سده ما، میشود د گله ما

گویش نیشابوری

دیباچه

چوله قزک بارن کن بارن بپاین کن

گندوم دزر خاکه از توشنگی هلاکه

بزغله شیرمیه چوپنیرمیه

با ترانه‌ی چوله قزک، روزگاری نه چندان دور، روستازادگان نیشابور، گوش به جاری شدن

ترنم باران بر دشت‌های سرزمین سپیده و نسیم صبح می‌ایستادند. از این دست بسیارند ترانه‌ها،

لالایی‌ها، افسانه‌ها، مثل‌ها و ... که پدران و مادران ما، آرمان‌ها و آرزوهای دردها و سوزها،

آموخته‌ها و تجربه‌ها، داشته‌ها و نداشته‌ها، اندیشه‌ها و باورهای خود را در قالب آنها می‌ریختند

و بر محمل گویش کهن و شیرین نیشابوری، سینه به سینه به فرزندانشان می‌سپردند.

فولکلر (Folklore)

مردمان، همواره با انگاره‌ها، سنت‌ها و میراث حکمت‌های زندگی که از گذشته‌های دور به

آنها رسیده است، زندگی می‌کنند. این انگاره‌ها، سنت‌ها و حکمت‌ها که از یک سو، حیاتی

شفاهی دارند (بر زبان مردم جاریند از طریق زبانی از نسلی به نسل بعدی منتقل می‌شوند) و از

سویی دیگر، بازنمایی از هویت، جهان‌نگری و دانش عمومی گروهی از مردم‌اند را «فرهنگ عامه»، «فرهنگ مردم»، «دانش عوام» یا «فلکلر» نامیده‌اند.

فلکلر [فولکلور؛ فلکلور؛ فولکلر]، واژه‌ای فرانسوی است که از دو جزء فلک (folk) به معنی توده، و لور (lore) به معنی دانش، ترکیب یافته است، که نخستین بار آمبروزا مورتن (Ambroise Morton) در ۱۸۸۵ میلادی، آثار باستان و ادبیات توده را folklore نامید. برخی تعریف‌ها برای فلکلر عبارتند از: علم به آداب و رسوم توده‌ی مردم؛ افسانه‌ها و تصنیف‌های عامیانه؛ توده‌شناسی (فرهنگ معین). فرهنگ عامه؛ مجموعه‌ی عقاید، اندیشه‌ها، قصه‌ها، آداب و رسوم، ترانه‌ها و هنرهای ساده و ابتدایی یک ملت.

فرهنگ عامه‌ی هر منطقه، هر قوم، هر شهر بیان‌کننده‌ی آرمان‌ها، اندیشه‌ها و تجربه‌های ارزنده‌ای است که نسل دیروز را به امروز پیوند می‌دهد و ارزش‌ها، هنجارها، سنت‌ها و حکمت‌های زندگی را به نسل‌های بعد منتقل می‌کند. این سنت‌ها و انگاره‌های اجتماعی به زندگی مردم، معنی و مفهوم می‌بخشد و آنها را به ادامه‌ی زندگی دلگرم می‌کند. پیداست که اگر این وابستگی‌ها از آنها گرفته شود، کار و تلاش و امید و آرزو به بن‌بست می‌رسد. پیوند مداوم بین نسل‌ها از رهگذر فرهنگ عامه، باعث پویایی اندیشه، ابتکار و خلاقیت و توسعه‌ی فرهنگی در جامعه‌ی انسانی می‌گردد. مگر نه اینکه هر بنایی را بر مبنایی باید ساخت و بی‌جا نگفته‌اند که «ملتی که گذشته‌اش را نشناسد، آینده‌اش را نمی‌تواند بسازد».

با این پیشینه، فرهنگ عامه‌ی هر منطقه و هر گروه از مردم و هر ملت را می‌توان در زمره‌ی میراث فرهنگی آنها به شمار آورد. به عبارتی، فرهنگ عامه میراث شفاهی و معنوی است که بازنمای ارتباط حیات فرهنگی و تاریخی یک قوم یا یک ملت است که با نمودهای گفتاری، رفتاری و موسیقایی ظاهر می‌شود.

اما از یک سو تحولات پرشتاب اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی در دهه‌های اخیر که پیشرفت و توسعه‌ی فن‌آوریهای ارتباطی، رسانه‌ها و وسایل حمل و نقل که جهان و مردمان آن را به ورطه‌ی فرهنگ دیکته‌ای مصرفی و ماشینی فرو غلتانده، و فرهنگ گونه‌گون و ریشه‌دار عامه را متاثر ساخته و به تدریج، آن را کمرنگ و بی‌معنا جلو داده است و از سویی دیگر طبیعت شفاهی و حیات سینه به سینه‌ی فرهنگ عامه، آسیب‌پذیری این گنجینه‌ی ارزشمند را دو چندان نموده است، به نحوی که بسیاری از سنت‌ها، باورها و سایر داشته‌های بومی به نفع فرهنگ غول‌آسای مصرف و ماشین، پای را از اذهان و افواه مردم کوچه و بازار کنار کشیده، فراموش و محو شده و چراغ این میراث رو به خاموشی می‌رود و اگر در مورد گردآوری، ثبت و پژوهش بر روی آن کاری انجام نشود، در فردایی نه چندان دور، فرصت از دست رفته و آن‌گاه چیزی به عنوان میراث و بازگوکننده‌ی هویت جمعی ما باقی نخواهد ماند.

فلکلر و گویش

در این میان گویش‌های محلی و منطقه‌ای نقشی اساسی و انکارناپذیر را به عنوان محمل و ظرف انتقال و حیات باورها و سنت‌های مردم (یا به بیانی کلی‌تر، فرهنگ عامه) ایفا می‌کنند. گویش‌ها به عنوان یکی از گونه‌ها و اشتقاقیات زبان مادر، علاوه بر کارکرد محمل انتقال فرهنگ مردم، به مثابه‌ی پاسگاه و گنجینه‌ی واژه‌ها، اصطلاحات و تعبیراتی که در زبان مادر به فراموشی سپرده شده‌اند و یا کاربرد خود را از دست داده‌اند نیز قابل توجه‌اند و از نگاهی دیگر گویش‌ها به لحاظ حیات پویا و طبیعی‌شان بر زبان عوام، مولد اجزا و ترکیباتی غنی هستند که، مطالعه و استخراج و بکارگیری آنها می‌تواند موجب غنای زبان مادر گردد. گویش نیشابوری نیز از این دسته است، دارای قدمتی دیرینه، پر از فراز و فرود در مسیر تاریخ، گنجینه‌ای سرشار ناشی از ارتباط و تطور فرهنگی اقوام گوناگون

برخی دستاوردهای گردآوری واژگان نیشابوری را به شرح زیر می توان بر
شمرد:

۱. حفظ و ماندگاری واژه‌های گویش نیشابوری از طریق ثبت و مکتوب کردن

آنها

۲. فراهم آمدن منبعی ابتدایی به عنوان ماده‌ی خام کارهای تخصصی پژوهشگران

حوزه‌ی گویش‌شناسی

۳. معرفی اجمالی گویش نیشابوری و توانمندی‌های آن در شبکه‌ی جهانی

(اینترنت)

۴. متوجه کردن نگاه‌ها و اندیشه‌ها به این حوزه و اهمیت و ارزش کار بر روی

آن

۵. ترویج گویش نیشابوری و ترغیب جوان‌ترهای نیشابور به استفاده و تعامل با

آن

۶. در اختیار قرار دادن سرنخ‌هایی برای پژوهشگران سایر حوزه‌های فرهنگ عامه

در راستای کار در این حوزه

شایان ذکر است که:

• این واژه‌نامه کاری مبتدی، ترویجی و به عبارتی مشتی نمونه‌ی خروار است و

بالتبع به هیچ وجه نمی‌توان به جامعیت و صحت واژه‌ها، آوانگاری و تعاریف

ارایه شده، چه از دیدگاه کمی و چه کیفی، استناد نمود.

• جدول آوانگاری ارایه شده، کاری ابتکاری است و چه بسا ایراداتی بر آن

وارد باشد. بنابراین ثبت آوانگارد گویش نیشابوری بدان گونه که بایسته است

در حوزه‌ی متخصصین علم آواشناسی و آوانگاری قرار می‌گیرد.

جدول آوانگاری گویش نیشابوری

در آوانویسی واژگان نیشابوری ثبت شده در این وب‌نوشت، از نشان‌های آوایی جدول زیر و در نگارش و تنظیم واژه‌نامه (در متن واژه‌نامه) از اختصارات و نشان‌های زیر استفاده شده است.

اختصارات و نشان‌ها

نگاه کنید به	نک:
صورت آوانویسی شده‌ی هر واژه در بین دو خط مایل آمده است	//
تعریف‌های مختلف یک واژه بوسیله‌ی نقطه و پرگول از هم جدا شده اند	؛
برخی واژه‌ها ممکن است به چند صورت بیان شوند، صورت‌های دیگر واژه‌ها در داخل این نشان‌ها آمده‌اند	{ }
برای تبیین بهتر مفهوم برخی واژه، توضیحاتی در داخل دو پرانتز ذکر شده است	()

جدول آوانگاری گویش نیشابوری

توضیحات	نمونه در گویش نیشابوری	نمونه در زبان فارسی	نشان الفبایی	نشان آوایی
	آو / <i>ăw</i> /	آب / <i>ăbăd</i> /	آ	<i>ă</i>
	آبر / <i>abr</i> /	آبر / <i>abr</i> /	آ، ا	<i>a</i>
	باد / <i>băd</i> /	باد / <i>băd</i> /	ب	<i>b</i>
	چای / <i>yăč</i> /	چای / <i>yăč</i> /	چ	<i>č</i>
	دور / <i>dur</i> /	دور / <i>dur</i> /	د	<i>d</i>
	اسم / <i>esm</i> /	اسم / <i>esm</i> /	ا، -	<i>e</i>
	برف / <i>barf</i> /	برف / <i>barf</i> /	ف	<i>f</i>
	گرم / <i>garm</i> /	گرم / <i>garm</i> /	گ	<i>g</i>
	هفت / <i>haft</i> /	هفت / <i>haft</i> /	ه، ه	<i>h</i>
	حال / <i>lăh</i> /	حال / <i>lăh</i> /	ح	<i>h</i>
تک (ا)	میز / <i>miz</i> /	میز / <i>miz</i> /	ای	<i>i</i>
	کاج / <i>kăj</i> /	کاج / <i>kăj</i> /	ج	<i>j</i>
	کسر / <i>kasr</i> /	کسر / <i>kasr</i> /	ک	<i>k</i>
	بال / <i>băl</i> /	بال / <i>băl</i> /	ل	<i>l</i>
	بیمار / <i>bimăr</i> /	بیمار / <i>bimăr</i> /	م	<i>m</i>
	خان / <i>xăn</i> /	خان / <i>xăn</i> /	ن	<i>n</i>
	أردك / <i>ordak</i> /	أردك	أ، ا	<i>o</i>

		/ordak/		
نک (۲)	باد-وک /bädök/	-	و	ö
	/par/ پر	/par/ پر	پ	p
	/maqz/ مغز	/maqz/ مغز	ق، غ	q
	/barg/ برگ	/barg/ برگ	ر	r
	/tars/ ترس	/tars/ ترس	س، ث، ص	s
	/šaw/ شو	/šab/ شب	ش	š
	/bot/ بت	/bot/ بت	ت، ط	t
	/pul/ پول	/pul/ پول	او، و	u
	/wäm/ وام	/wäm/ وام	و	w
	/nax/ نخ	/nax/ نخ	خ	x
	/yär/ یار	/yär/ یار	ی	y
	/rāz/ راز	/rāz/ راز	ز، ض، ظ	z
	/muža/ موژه	/može/ مژه	ژ	ž
نک (۳)	/k,rat/ کرت	-	-	د
	/wäm/ وام	/wäm/ وام	و	w
نک (۴)	؟	؟	ع	-

توضیحات (نک):

۱. در زبان فارسی و گویش رسمی امروز، مخرج ادای همخوان (حرف بی صدا=

صامت) های «ه» و «ح» بسیار نزدیک به هم می باشد، اما در گویش نیشابوری تفاوت

ادای این دو همخوان بسیار محسوس و متمایز است، بنابراین نشان آوایی «h» را برای

همخوان «ه» و «h» (زیر خط دار) را برای همخوان «ح» در نظر گرفته ایم.

۲. در زبان فارسی و گویش رسمی امروز، واکه ای (حرف صدادار= مصوت) نظیر ضمه

و یا واو اشباع شده یا مجهول کاربرد ندارد، در حالی که در گویش نیشابوری این

واکه ها هنوز به حیات خود ادامه می دهند، بنابراین نشانه ی «ö» را برای آوانویسی

این واکه ها و نیز صورت نوشتاری «و» (واو دنباله دار کشیده) را برای نگارش در

نظر گرفته ایم.

۳. در برخی واژه های گویش نیشابوری مانند «کرت، پلتاوه، کدون و ...» پس از حرف

نخستین واژه، واکه ای مستتر است که در اغلب نگارش ها این واکه لحاظ نشده و

حرف ساکن محسوب شده است در حالی که این واکه ارزش آوایی داشته و توسط

گویشوران نیشابوری به وفور مورد استفاده قرار می گیرد بنابراین در آوانویسی این

واکه از نشان قراردادی «r» استفاده کرده ایم.

۴. همخوان «ع» در گویش مانند عربی و از همان مخرج ادا می شود اما ما در این

واژه نامه، برای آن نشان آوایی در نظر نگرفته و بسته به واکه ای که بعد از آن می آید،

همان واکه ی پس آیند را بجای آن آورده ایم مثلاً در آوانویسی واژه ی **عینه** به معنی

آینه را به گونه ی /ayna/ به حساب آورده ایم. شایسته است در کارویژه ها (کارهای

تخصصی)، برای همخوان «ع» در گویش نیشابوری که برخلاف زبان فارسی امروز،

دارای ارزش آوایی ویژه ای است، نشان آوایی در نظر گرفته شود.

ارزش گویش نیشابوری

گویند که عمرولیث صفار چون نیشابور را به زیر نگیں در آورد، گفت:

«شهری را گرفته ام که گل آن خوردنی، بوته ی آن ریواس و سنگ های آن فیروزه است»

امروز اگر آن دلاور سیستانی بر نیشابور دست می یافت جای آن بود که نخست از گرفتن

شهری بر خویشان بیالد که گنجور و گوهرستان واژه های ناب پارسی است.



گویش های محلی فارسی، چه در جای جای ایران کنونی رایج باشد، چه بیرون از مرزهای سیاسی، در حکم ذخایر ارزنده ای است که انبوهی از واژه ها، اصطلاحات، امثال، افسانه ها، اشعار و تصنیف های فارسی را نگاه داشته و گردآوری، ضبط، تحقیق و نشر اهم آنها ضرورتی انکار ناپذیر است.

نیشابور با آن گذشته درخشان تاریخی و فرهنگی، تاریخ هنوز از عهده شمارش بزرگان و دانشوران این سرزمین برنیامده، یکی از ارزشمندترین گونه های گویش فارسی را تا امروز پاس داشته است. حفظ تلفظ های درست و کهن، همچون مراعات دقیق واو یا یای معلوم و مجهول، حفظ بسیاری از کنایات، استعارات و امثال برخی از وجوه زندگی گویش نیشابوری است که در این نوشته بدانها اشارتی هست.

عناصر دستوری

در گویش نیشابوری بسیاری عناصر دستوری ارزنده بر جای مانده که برخی امروز متروک و ناشناخته است و شناسایی آنها بس سودمند تواند بود، از آن میان به ذکر چند پسوند بسنده می‌کنم.

الف) «وک» (واو مجعول + کاف تازی)؛ این پسوند که پس از اسامی کوتاه و گاه اصوات می‌آید و معمولاً صفت نسبی می‌سازد، کاربرد بسیار دارد و هنوز زنده و تقریباً فعال است. همانند:

• بادوک {badok}: خودپسند و پر افاده

• ترسنوک {tersunok}: ترسو. گویا با وساطت نون وقایه

• گیلوک {gilok}: گل آلود

ب) «له» (لام مفتوح + های غیر ملفوظ)؛ این پسوند که معنای نسبت می‌دهد، پس از اسامی قرار می‌گیرد و اسمی دیگر می‌سازد و موارد استعمال آن بسیار است. همچون:

• آوله {ahvla} و اوله {avla}: آبله و تاول. منسوب به «آو» (=آب)

• چله {chala}: چاله، گویا منسوب به «چه» (=چاه)

• چیکله {chikela}: قطره، منسوب به «چیک» (صدای افتادن قطره)

ج) «یخ» (مصوت معلوم یاء + خای معجمه)؛ این پسوند پس از اسامی معنای شباهت دارد و صفت می‌سازد. مانند:

• پتیخ {pettikh}: آشفته. مانده به «پت» (pat) که در نیشابور نخ در هم پیچیده و

مانند آن را گویند

• تریخ {terikh}: راست ایستاده. گویا مانده به «تیر»

• زرنیخ {zernikh}: بیمار گونه و زرد روی. گویا مانده به «زر» با وساطت نون وقایه

(د) «او» (مصوت الف + واو صامت)؛ این پسوند معنای شباهت دارد و پس از صفاتی می آید که بر عیب و نقصان دلالت می کند و صفتی دیگر می سازد. مانند:

• شلاو {shallav}: شل گونه

• کراو {karrav}: کر گونه

• لنگاو {langav}: لنگ گونه

(ه) «نا» (نون + مصوت الف)؛ این پسوند، پس از صفات می آید و اسم می سازد. مانند:

• تنگنا {tangna}: جای تنگ

• سوزنا {suzuna & sevezuna}: سبزه عید

خزانه واژگان

شناسای واژه های ناشناخته متون پارسی کهن و بازیافت واژه های فنا شده فارسی از میان

گویش های موجود یکی از نیازهای بنیادین زبان و ادب فارسی است که گردآوری، ضبط و

تحقیق در گویش نیشابوری، بخش چشمگیری از این نیاز را برآورده می سازد.

گوش کنونی نیشابور از واژه های دخیل ترکی، عربی و زبان های دیگر تهی نیست، اما راه یافتن این واژه های بیگانه جای واژه های بومی را تنگ نکرده، بلکه لختی بر غنای آن افزوده است. حیات هزاران واژه ناب فارسی در گوش مردم این سامان شاهد این مدعاست. بسیاری از واژه های نیشابوری در فرهنگ ها و متون کهن پارسی بکار رفته و ریشه بسیاری را در زبان های ایرانی کهن توان جست که از اصالت تردید ناپذیر این گوش حکایت دارد، اما می خواهیم بگویم که ارزش آن روی دیگر سکه بسی افزون تر است؛ یعنی واژه های نابی که در فرهنگ ها و متون نیامده و آنها را نیشابوری ها می شناسند.

منتخبی اندک از واژه های جالب توجه نیشابوری:

• آغشگه {aghusgha}: پنجره و دریچه کوچک. جزء اول آن «آغش» (=آغوش)

است

• اخاد {akhad}: همراه با (معیت). جزء دوم این کلمه «خاد» (=خود) و جزء اول آن

ممکن است پیشوند نفی باشد

• الیفچ {alifch}: نوچ و چسبناک

• اندر {andar}: در ترکیب و غیر ترکیب به معنای ناتنی

• بیخته {bekhena}: نزدیک. مرکب از بیخ+تن+ه. بیخ (bekh) و بیخت

(bekht) نیز به همین معنی است

• بنچه {buncha}: دسته ای از چیزی، مانند دسته ای اسکناس

• پرپری {perperi}: پروانه

• تیار {tiyar}: درست و آماده

• دای {day}: دیوار

• زینه {zina} و پزینه {pazina}: پله و پلکان

• سفچه {sefcha}: خربزه نارسیده

امثال و اصطلاحات

صدها اصطلاح و ضرب المثل جالب و پرمفهوم در میان مردم نیشابور رایج است که برخی از

آنها در فارسی رسمی نظیری ندارد.

نمونه ای چند از امثال و اصطلاحات نیشابوری:

• از گلو هم بدر رفتن (=از گلوی هم بدر شدن): یعنی با هم کنار آمدن و از عهده هم

بر آمدن

• پوشت چشم تنوک کیدن (= پشت چشم تنک کردن): یعنی ناز و غمزه چشم به

هنگام فخر فروشی و بر خود بالیدن

• خاو نکیدن (= خواب نکردن) کنایه است از اعتماد نکردن

استعارات

مردم نیشابور در ضمن سخنان روزمره خود کنایه ها، استعاره ها و تشبیه های بسیار به کار می برند که از دیدگاه بلاغت ارزشمند و شایان توجه است. چند نمونه زیبا:

- عره (=اره): زن وقیح و دریده
- بند تمبو کتا (=بند تنبان کوتاه): تنگ ظرف، آدم بی ظرفیت
- چوله غزک (=مترسک): شخص لاغر و ضعیف

واژه سازی و واژه یابی

در گویش نیشابوری باب نحت، قلب، ابدال، تغییر شکل، اتباع و قابلیت های ساختاری، هریک ویژگی هایی دارد که توانایی واژه سازی را در این گویش افزایش داده و از سوی دیگر مردم نیشابور چنان که گذشت، خزانه ای از واژگان در اختیار دارند که به منظور معادل یابی برای واژه های بیگانه سخت سودمند تواند بود و خود این موضوع تحقیق جداگانه ای است و در این نوشته به اشاره ای کوتاه بسنده می شود.

گویش وران نیشابوری گاه برای افاده یک معنی چندین واژه فارسی در اختیار دارند. مثلا:

الف) برای اراده «سیلی» به مناسبت از هفت کلمه متفاوت سود می جویند:

- بیخ گوشی {behkgoshi}؛ (نظر به محل اصابت ضربه)
- تو گوشی {tugoshi}؛ (نظر به محل اصابت ضربه)
- چک {chak}؛ (نظر به محکمی ضربه)

- سیلی {sili}؛ (بطور مطلق)
 - شپات {shuppat}؛ (نظر به صدای حاصل از ضربه)
 - شرغستی {sherghesti}؛ (نظر به صدای حاصل از ضربه)
 - کشیده {keshida}؛ (نظر به امتداد فاصله آغاز و پایان حرکت دست)
- ب) برای اراده «قاچ» به معنای یک برش از میوه، به جز «قاچط» و «قاش» که ترکی است، پنج کلمه فارسی هم در اختیار دارند؛
- الیف {alif} (=الف)؛ (برای قاچ باریک)
 - پله {pella}؛ (برای قاچ بزرگ که نیمی از میوه را شامل باشد)
 - تریشه {trisha}؛ (برای قاچ بسیار نازک)
 - تلواش {talvash}؛ (برای مطلق قاچ)
 - فال {fal}؛ (برای مطلق قاچ)
- ج) برای قسمت های مختلف چهره، واژه های جداگانه ای به کار می برند؛
- بوک {buk}؛ (به معنای لب)
 - چغند {chughund}؛ (به معنای فک)
 - ریک {rik}؛ (به معنای فرجه دهان)
 - زبک {zebak}؛ (به معنای قسمت داخلی لب)

• لب {lup}

اکنون چند واژه دیگر که صورت فارسی برخی از آنها در گویش نیشابوری منحصر به فرد

است و در فارسی رسمی برای آنها نظیری نیست؛

• اشکاف {ishkaf} (=شکاف): کمد داخل دیوار

• حج دو دو {hajdadav}: سوسک چالاک و سریع السیر

• دس خوشک {daskhushk}: خسیس

• فغوو {feggavu}: نوعی مربای انگور که امروزه «مارمالاد» می گویند

• کلیک {kelik}: انگشت کوچک



مختصری از واژگان گویش نیشابوری :

- ± آژک /ăz,k/: باز؛ دوباره؛ دیگر بار
- ± آق مئا /aqmlla/: {آق مرزا /ăqm,rzä/} شوهر خواهر
- ± آق مرزا: [نک: آق مئا]
- ± آغشکه /kašăq/: {آغشگه /ăqšga/؛ آغشغه /ăqšqa/}: پنجره‌ی کوچک
- ± آغال /ăqäl/: جای نگهداری گوسفندان، در بند کردن چیزی به وسیله‌ی چیز دیگر
- ± آو /ăw/: آب
- ± آودوزدک /ăwduzdak/: نوعی سوسک
- ± آو عینه کیدن /ăw-ayna kidan/: {آو آینه کیدن}: آراستن و مرتب کردن موی سر با استفاده از آب در جلوی آینه
- ± آتش /ataš/: آتش
- ± آتش برق /at,šbarq/: رعد و برق؛ آذرخش
- ± آتش گاو /at,š-găw/: میله‌ای طویل و نسبتاً قطور که برای به هم زدن مواد آتش‌زای داخل تنور یا کوره (مانند هیزم) و برافروخته‌تر کردن آتش استفاده می‌شود.
- ± ا تیم /e-tim/: ای وای! (گویه‌ای برای بیان تعجب)
- ± اتینا /ataynä/: بیهوده
- ± اجاش /ajjăš/: هرگز
- ± اجیر /ajir/: بیدار؛ سرزنده؛ سرحال
- ± ا جور کی باد میه و شخه مجمبه /o jur ki bäd miya-vo /
 ± /šaxa mojonba/: به این صورت که باد می‌آید و شاخه می‌جنبد...؛
 اوضاع و شرایط حاکی بر این است که ...

- ± اخاد /axăd/ : همراه؛ با
- ± اختلاط کیدن /axt,lăt kidan/ : صحبت کردن؛ گفتگو کردن؛ با هم حرف زدن
- ± اخکوک /axkök/ : چغاله ی زردآلو
- ± ارا کیدن /ară kidan/ : آرایش کردن؛ آراستن
- ± ارده /ar,da/ : {عرده /ar,da/} : لاستیک خودرو؛ تایر خودرو
- ± ارّه /arra/ ؛ /orra/ : زن وقیح و دریله
- ± ارونجه /arunja/ ؛ /runjaă/ : یونجه
- ± ازا /eză/ : ماده‌ی اشتعال زای روی جعبه‌ی کبریت
- ± از پوشتی /az pušti/ : پشتیبانی؛ حمایت؛ طرف‌داری
- ± از دستی /az d,sti/ : عمدا؛ به عمد
- ± از رد /az rad/ : دنبال؛ پشت سر
- ± از سر وا کیدن /az sar wă kidan/ : کار را به پایان رساندن؛ پذیرایی مناسب را به جا آوردن
- ± از سر کول افتین /az s,r kavl aftiyan/ : از تدبیر کاری افتادن؛ از کاری یا چیزی غافل شدن
- ± از کلّی صحب /az k,l,lay sōh,b/ : از سر صبح؛ از ابتدای صبح
- ± از گلو هم بدر رفتن /az g,lu ham b,dar roftan/ : با هم کنار آمدن؛ مصالحه کردن
- ± استاق /astăq/ : گوسفند نازا
- ± استقو /ast,qo/ : استخوان
- ± اشکاف /eškăf/ : کمد دیواری
- ± اشکینه آوجیج /aškina-ăwjij/ : نوعی غذا (اشکنه)

± اغوش /aquš/: ۱. آغوش. ۲. یک دسته گندم یا هر گیاه و محصول درو

شده که در آغوش جای گیرد

± اغیله /aqila/: مشغول کاری بودن؛ مشغله

± باجی /bǎzi/: خواهر

± باد خوردن /bǎd xordan/: ۱. تاب بازی کردن؛ معلق بودن بر روی

هوا. ۲. جریان یافتن هوا بر روی چیزی

± باد باد کیدن /bǎd-bǎd kidan/: فخر فروشی کردن؛ خود را بیش و

برتر از دیگران نشان دادن

± باد کیدن /bǎd kidan/: قهر کردن، ناز کردن از روی رنجیدگی

± باد و بیدم /bǎd-o-baydam/: باد و بوران. [نک: بیدم]

± باد سوک /bǎdök/: پرافاده، مغرور

± بار خواب /bǎr xǎb/: بهار خواب؛ تراست خانه

± باک کلو /bǎk-k,lo/: {باکلو /bǎk,lo/}: پدر بزرگ

± بای داین /bǎy dǎyan/: باختن؛ از دست دادن

± ب پوف پوف نگا دشتن /b, puf puf n,gǎ doštan/: به نرمی و

ملایمت رفتار یا کار کردن؛ مدارا کردن

± بجول /b,jöl/: استخوان ترقوه (معمولا حیواناتی چون گوسفند، گاو،

شتر و ...)

± بجول بزی /b,jöl bazi/: نوعی بازی که با بجول انجام می گیرد. نک

بجول

± بھولنی /behöllani/: پس بدهی؛ خرج کنی؛ جبران کنی [بھولوندن

/b,höllondan/: پس دادن]

± بخ تره /bex-trra/: جالیز

- ± **بخته** /baxta/: گوسفند پرواری نر
- ± **بختنه** /bext,na/: پهلو
- ± **بخ گوشی** /bex-qōši/: سیلی
- ± **پابله** /pābela/: برگرداندن خاک زمین کشاورزی بوسیله ییل (شبییه شخم زدن)
- ± **پاد سف استیه** /pā d, sef astiya/: پافشاری می کند؛ بر موضع خود اصرار می کند
- ± **پال پال کیدن** /pāl pāl kidan/: جاسوسی کردن؛ به حالتی شک برانگیز به دنبال چیزی گشتن
- ± **پتو** /petaw/: جلوی خورشید نشستن و آفتاب گرفتن
- ± **پتبخ** /p,ttix/: آشفته؛ پریشان؛ موی پریشان
- ± **پچخ زین** /paččax ziyan/: باز نشستن؛ بسیار راحت نشستن
- ± **پچخ پچخ کیدن** /paččax paččax kidan/: باز راه رفتن؛ گشاد گشاد گام برداشتن
- ± **پچوخ** /p,ččöx/: آکنه؛ جوش صورت
- ± **پچخه** /pačč,xa/: عمل و حالت پچخ زین. [نک: پچخ زین]
- ± **پچه ورملیه** /pačč,-w,rmaliya/: به کسی گفته می شود که در هر مجلسی و هر کاری چه بی دعوت و چه بادعوت داوطلب است.
- ± **پخ** /pax/: صاف؛ تخت (کلش پخه /k,llaš paxa/: (بالا یا جلو پا بالای) سر او شکلی تخت دارد)
- ± **پخی** /p,x p,xi/: قلقلک
- ± **تاس** /täš/: ۱. ظرف؛ کاسه. ۲. کچل؛ بی موی
- ± **تاو پلچ** /täw-p,leč/: پیچ و تاب

±	تخبل /tax-bel/ : پشت بیل
±	تخته مشك /taxt,-mašk/ : صندوق
±	تخچه /taxča/ : {طخچه /taxča/} : مرغ
±	ترقزداين /t,rqaz dāyan/ : پرتاب کردن
±	تریخ /t,rix/ : راست ایستاده
±	ترونجیه /t,runjiya/ : پژمرده است
±	تریزنا /t,rizna/ : بوی نم ناشی از ادرار
±	تریس کنده /t,ris-konda/ : لجباز
±	تسمه /tasma/ : کمربند؛ تسمه
±	تگه /takka/ : گوسفند یا بز نر
±	تل /tal/ : همتا؛ همانند؛ یار
±	تل تلی /t,lt,li/ : رفیق باز
±	تلخ /tal,x/ : ۱. استخر؛ آبگیر ۲. مزه ی تلخ
±	تلس هواس /t,l,s hawās/ : هوا و هوس
±	جاجگا کیدن /jājagā kidan/ : ۱. فراهم کردن مقدمات کاری. ۲. رسمی برگزار کردن؛ برای کاری، تمام گذاشتن
±	جاش دره /jāš dara/ : جا دارد؛ بعید نیست؛ محتمل است؛ ممکن است
±	جرجر /jarjar/ : صدای باران
±	جرح /jar,h/ : داغ دل؛ سوز دل
±	جرگ و پرگ کیدن /j,r,gg-o-p,r,g kidan/ : سوختن (صدای سوختن آتش)
±	جزک /j,zzak/ : حرص دادن کسی را

±	جده /ja,da/ : جاده؛ راه
±	جغغ /j,qreq/ : چرخ پنبه دانه گیری؛ ابزاری برای جداسازی دانه از پنبه
±	جنور بغور /jaqur-baqr/ : گوشت سرخ شده و آماده خوردن
±	جفنگ /jafang/ : سخن خنده دار؛ حرف مزاح گونه
±	جگا /jagă/ : ظرف (غذاخوری).
±	جل /jal/ : پرنده ای کوچک
±	جلد /jald/ : {جلت /jolt/ : چابک؛ زرنگ
±	جلی /z,lli/ : {گلی /g,lli/ ؛ گلین /g,llin/ : کوچک؛ خرد
±	چارچشمی /čar-č,šmi/ : با چهار چشم؛ دقت کردن در دیدن؛ مراقب و ناظر دقیق بودن
±	چایدن /čäydan/ : ۱. چدن (فلز) ۲. ظرفی که در آن برخی مواد خوراکی مانند گوشت، آجیل جات و ... را تف می دهند (سرخ می کنند).
±	چاقره /čäqara/ : چاه بسار طویل (بلند) و غالباً متروک
±	چاینیک /čäynik/ : ظرف گرم نگهدارنده ی چای؛ فلاسک
±	چیو /čepo/ : چوپان
±	چپ چرقه /čap-č,rqa/ : چشم کلاج؛ چشم تابدار
±	چخت /čox/ : سقف
±	چخ چخ /čax-čax/ : گپ زدن بسیار؛ یادآوری از گذشته و حال؛ گفت و گوی خودمانی. (چخ چخ کیدن: گپ زدن خودمانی)
±	چخوی /čaköy/ : مقنی؛ چاه کن. (چاه جوی)
±	چدیر /čadir/ : چادر
±	چر /čara/ : روبرو؛ مقابل

± چور کیدن /čor kidan/: خیره شدن؛ متمرکز کردن حواس از جمله

شنوایی بر یک جای یا نقطه به منظور پی بردن به آنچه که می گذرد

± چراغ برات /čorāq-borāt/: شب های اول نیمه ی شعبان که مردمان

به زیارت اهل قبور (مردگان) می روند

± د /d,/: در (دخنه /d,xana/= در خانه)

± داشگر /dašgar/: کوزه گر

± دال /dāl/: درخت

± داو /dāw/: جشن؛ معرکه؛ نوبت؛ میدان؛ مجلس

± داوُل /dāwlo/: دالان

± دای /dāy/: [نک: دفال]

± د بر کیدن /d,bar kidan/: به تن کردن؛ پوشیدن

± دچلافت /dočolāft/: به سرعت گرفتن؛ در تنگنا گرفتن

± دچنه /d,čna/: دشنه؛ دژنه. [نک: دژنه]

± د چچل افتین /d, hačal oftijan/: گیر افتادن؛ در دام افتادن؛

ناخواسته گرفتار کار یا چیزی شدن

± د حلیدون کیدن /d,halidon kidan/: فهماندن؛ توجیه کردن

(دحلیدونش کو /d,halidon,š ko/= به او بفهمان)

± دخترخنه /doxtar xana/: کنیز؛ کلفت

± دځندوندن /d,xondondan/: فرو کردن؛ جای دادن. (دځندوندن

/d,xondond/ = فرو کرد)

± دده /dada/: خواهر

± دَر /dar/: ۱. درب ۲. صحرا؛ بیرون (در در /dar dar/)

± دِر /der/: دیر (مقابل زود)

±	درا /d,rǎ/ : زنگوله‌ی که به گردن حیوانات می‌بندند
±	رخ /rax/ : لباس؛ رخت
±	رخت /raxt/ : ۱. لباس ۲. گاو آهن
±	رز /raz/ : بوته‌ی انگور (مو)
±	رزّه /reza/ : خرد؛ ذره؛ مقدار بسیار کم؛ ریز کردن و قطعه قطعه کردن چیزی (نن رزه کیدن: قطعه قطعه کردن (ریز) نان)
±	رسمو /r,smo/ : ریسمان؛ طناب
±	رشغن /r,šqan/ : ریشخند؛ مسخره کردن
±	رش و وه /r,šöwa/ : سپیده (ماده‌ای ترکیب یافته از مغز حرام گوسفند و سایر مواد که برای چرک‌زدایی از بدن در حمام کاربرد دارد)
±	رفوندن /rofundan/ : فرو کردن
±	زاچ /zǎč/ : زائو
±	زب /z,bo/ : {زبُن /z,bon/} : زبان
±	زبک /z,bak/ : چانه؛ فک پایین
±	زبک گردن /z,bak g,rdon/ : دهان به دهان گشتن؛ شایعه
±	زپرت /zepert/ : بی‌دوام؛ بنیه‌ی ضعف
±	زده /zadd/ : زمین محکم و سفت
±	زراو /zarǎw/ : ادرار
±	زرجو /zerjaw/ : {زرّوک /z,rrök/} : پرحرف
±	زحول /z,höl/ : لاغر؛ تکیده؛ مردنی؛ بسیار ضعیف
±	زردک /z,rdak/ : هویچ
±	زرنله /z,rnala/ : آه و ناله کردن آدم پرحرف
±	زرنیخ /z,rnix/ : بیمارگونه و زرد روی

± زروع /:z,rö,/: آروغ؛ بادگلو

منابع :

«ارزش گویش نیشابوری». ذاکرالحسینی، محسن، ماهنامه جاده ابریشم،

نیشابورشناسی - عباسعلی مدیح